گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید مهدی بازگیر از نیروهای هوافضای سپاه در جنگ تحمیلی رمضان

پاسدار وطن و خادم‌الحسین(ع) مثل یک شهید زندگی کرد

علیرضا محمدی

شهید مهدی بازگیر از شهدای هوافضای سپاه در جنگ تحمیلی رمضان است که به فاصله دو ساعت پس از شهادت او، خانه پدری‌اش نیز توسط دشمن امریکایی - صهیونیستی مورد حمله قرار گرفت و مادر، خواهر، همسر برادر و برادرزاده‌اش نیز در این جنایت فجیع به شهادت رسیدند. مهدی بازگیر که از مدت‌ها قبل کوله‌اش را برای شهادت بسته بود، از رزمندگان جنگ تحمیلی ۱۲ روزه نیز بود و در فاصله ۹ ماهه این دو جنگ، او از نظر خانواده به درک بالاتری از مقوله شهادت دست یافته و در واقع جنگ رمضان بهانه‌ای شد تا روح بی‌قرار آقا مهدی به پرواز درآید و به دوستان شهیدش بپیوندد. سعیده بازگیر، خواهر بزرگ‌تر شهید، در گفت‌وگو با «جوان»، راوی برگ‌هایی از زندگی یک شهید می‌شود که سال‌ها میزبان زائران اربعین در خرم‌آباد بود و پس از شهادتش بسیاری از همین زائران از شهرهای دوردست برای یادبود این شهید خود را به خرم‌آباد می‌رسانند.

شهید بازگیر بر مزار شهید سجاد محمدی از شهدای جنگ ۱۲ روزه

خانواده شهیدان بازگیر اهل کدام منطقه از سرزمین‌مان ایران هستند؟

زادگاه ما روستای شهید رحیمی (انگز) در نزدیکی خرم‌آباد است. پدرمان کشاورز بود و ما در یک خانواده سنتی و مذهبی بزرگ شدیم. پنج فرزند بودیم که سه تای‌مان متأهل و آقا مهدی و خواهر کوچک‌مان که به شهادت رسید، مجرد بودند.

در این گفت‌وگو قصد داریم به شهید مهدی بازگیر بپردازیم و ان‌شاءالله در نوبت بعدی در مورد دیگر اعضای خانواده‌تان صحبت می‌کنیم. آقا مهدی چطور روحیاتی داشت؟

شهید از همان کودکی در مسجد و هیئت‌های مذهبی رشد کرده بود و یک روحیه جهادی پیدا کرده بود. در تمام کارهای مذهبی، فرهنگی و اعتقادی روستا فعالیت می‌کرد. مهدی بعد از گذراندن دوران دبیرستان تصمیم گرفت به سپاه برود. روحیه و زمینه این کار را هم داشت. چون در اطرافیان ما افرادی بودند که قبلاً به عضویت سپاه درآمده بودند، ما به ایشان گفتیم که نیازی نیست شما به نظام بروید. جاهای دیگر هم برای فعالیت و خدمت وجود دارد. چون برادرم حتی می‌توانست معلم بشود و بدون دغدغه کارش را انجام بدهد. اما مهدی خودش علاقه داشت وارد سپاه بشود. خیلی هم دوست داشت در هوافضای سپاه خدمت کند. خلاصه با تلاشی که داشت رفت دانشگاه امام حسین(ع) تهران و آنجا تحصیل کرد. بعد از پایان تحصیلاتش هم دو سالی می‌شد که به شهر خودمان خرم‌آباد برگشته بود. ما خیلی از جزئیات کارش با خبر نبودیم، اما می‌دانستیم که شغل شهید حساسیت‌های خودش را دارد. درگیری‌ها و مشغله‌های خاص خودش را دارد. ولی برادرم به‌رغم همه این مسائل، اگر فرصتی پیش می‌آمد به پدرمان در کشاورزی کمک می‌کرد.

اشاره کردید که شهید بازگیر فعالیت‌های فرهنگی و جهادی داشت. در این خصوص چه کارهایی انجام می‌داد؟

تقریباً هر کاری که در روستا در حیطه مراسم مذهبی و اعتقادی وجود داشت، مانند اعیاد یا مناسبات مختلف، آقا مهدی انجام آن مراسم را برعهده می‌گرفت و همراه دوستانش مراسم را اداره می‌کردند. یا در کارهای کشاورزی نه فقط به پدرمان که به تمام کسانی که نیاز داشتند تا حد امکان کمک می‌کرد. غیر از مناسبات مذهبی یا ملی، در امور دیگر مثل مراسم ازدواج یا ختم و... هم کمک حال دیگران می‌شد. با اینکه سن زیادی نداشت، مثل یک مرد جاافتاده انجام این امور را برعهده می‌گرفت.

برادرتان متولد چه سالی بودند؟

برادرم متولد پنجم خرداد سال ۱۳۸۲ و مجرد بود. قبلاً عرض کردم که بین پنج فرزند خانواده، ایشان و خواهر کوچک‌ترمان مجرد بودند. مهدی بامداد بیستم اسفندماه پای لانچر به شهادت رسید و دو ساعت بعد حوالی ساعت چهار بامداد که خانواده‌مان برای خوردن سحری بیدار شده بودند، دشمن به خانه پدری‌مان هم حمله می‌کند و خواهرم و مادرم و زن برادر بزرگ‌مان و فرزندش (برادرزاده‌مان) در منزل پدری به شهادت رسیدند.

> مهدی بامداد بیستم اسفندماه پای لانچر به شهادت رسید و دو ساعت بعد حوالی ساعت چهار بامداد که خانواده‌مان برای خوردن سحری بیدار شده بودند، دشمن به خانه پدری‌مان هم حمله می‌کند و خواهرم و مادرم و زن برادر بزرگ‌مان و فرزندش (برادرزاده‌مان) در منزل پدری به شهادت می‌رسند

به عنوان خواهر بزرگ‌تر شهید، برنامه‌ای برای ازدواج آقا مهدی نداشتید؟

اتفاقاً بهمن ماه و یک ماه قبل از شهادت برادرم، برایش خواستگاری رفته بودیم. قرار و مدارهایی گذاشته شده بود، اما چیزی رسمیت نیافته بود. یعنی هنوز مانده بود تا این دو جوان با هم عقد کنند. خیلی از اقوام هم از موضوع خواستگاری خبر نداشتند. اتفاقاً بعد از شهادت مهدی که خانواده دخترخانم به مراسم آمده بودند، اقوام ما آنها را نمی‌شناختند و تازه آنجا متوجه شدند که ما دخترخانمی را برای برادرمان نشان کرده بودیم که البته قسمت نشد و مهدی به شهادت رسید.

روحیات شهید چطور بود؟ به عنوان یک برادر چه رفتاری با خواهرهایش داشت؟

این حرف‌ها را نه از بابت اینکه خواهرش هستم می‌زنم، بلکه ما اخلاق و روحیاتی در شهید می‌دیدیم که او را واقعاً خاص می‌کرد. قبلاً عرض کردم که مهدی به همه اهالی روستا کمک می‌کرد. لذا بعد از شهادتش، خیلی از اهالی داغدار او شدند. خوش‌اخلاقی و مسئولیت‌پذیری‌اش دیگران را جذب می‌کرد. برای خود من علاوه بر اینکه برادر بود، گاهی مثل پدر و حتی مادر هم بود. من بعد از ازدواج در خرم‌آباد زندگی می‌کنم. روستای ما تقریباً ۱۸ کیلومتر با خود شهر فاصله دارد. وقتی شب عیدی فرامی‌رسید یا شب جمعه می‌شد، مهدی با من تماس می‌گرفت و می‌گفت حتماً با بچه‌ها بیایید خانه پدری تا دور هم باشیم. به خواهر دیگرمان هم زنگ می‌زد و حال و احوالش را جویا می‌شد و می‌خواست که همگی یک جا جمع شویم و کنار هم باشیم. مهدی کوچک‌ترین عضو خانواده بود، اما برای همه ما بزرگتری می‌کرد.

پیش آمده بود که حرف از شهادت بزند؟

فکر و ذکرش شهادت بود. خیلی دم از شهادت می‌زد. از روزی که در سپاه استخدام شده بود، به شوخی و طنز مرتب از شهادتش می‌گفت. خب ما به عنوان خانواده‌اش دوست نداشتیم به این زودی او را از دست بدهیم و حرف‌هایش را جدی نمی‌گرفتیم. الان فیلم‌هایش موجود است که از آرزوی شهادتش می‌گوید. یادم نمی‌آید ما جایی رفته باشیم و مهدی از شهادتش نگوید. البته چون آدم شوخی بود، خیلی از حرف‌هایش را با شوخی و مزاح می‌گفت.

گویا تعدادی از دوستان آقا مهدی در جنگ ۱۲روزه به شهادت رسیده بودند.

بله، تعدادی از دوستان نزدیک ایشان مثل شهید علی بهاروند، شهید علیرضا سبزی‌پور و شهید امیرحسین حسن‌پور در جنگ ۱۲ روزه به شهادت رسیدند و مهدی بسیار دلتنگ دوستانش بود. اگر اوقات فراغتی داشت، دو ساعت هم در خانه بند نمی‌شد و سریع به گلزار شهدا و مزار این سه شهید و دیگر شهدا می‌رفت. خیلی هم با خانواده شهدا ارتباط داشت. خیلی وقت‌ها با پدر و مادر شهید بهاروند تماس می‌گرفت و جویای احوالشان می‌شد. طوری بود که مادر شهید بهاروند به مهدی گفته بود: «وقتی تو را می‌بینم انگار پسر شهیدم را دیده‌ام و او هنوز در کنار ما است. تو بوی علی را می‌دهی.» الان فیلم‌های حضور برادرم در گلزار شهدا وجود دارد. در یکی از این فیلم‌ها برادرزاده شهیدمان محمدجواد را که در واقعه بیستم اسفند در کنار مادر و مادربزرگش شهید شد، همراه خودش به گلزار برده بود. محمدجواد فقط چهار سال داشت که به شهادت رسید. مهدی او را همراه خودش به مزار شهدا می‌برد تا این بچه از کودکی با چنین فضایی انس بگیرد.

یک جایی از موکب‌داری شهید بازگیر مطلبی خواندم. ایشان چه فعالیت‌هایی در پذیرایی از زائران اربعین انجام می‌دادند؟

شهر خرم‌آباد در مسیر کاروان‌هایی است که به سمت عراق و سفر اربعین می‌روند. مهدی هر سال همراه دوستانش موکب‌هایی برای پذیرایی از زائران راه‌اندازی می‌کردند. الان افرادی از مناطق دور با ما تماس می‌گیرند و شهادت مهدی را تسلیت می‌گویند که اصلاً آنها را نمی‌شناسیم. مثلاً برای اربعین سال قبل، کاروانی از خراسان جنوبی آمده بود که شهید در موکب از آنها پذیرایی کرده و با هم دوست شده بودند. برادرم شماره‌اش را به آنها داده بود که اگر بار بعدی آمدید خرم‌آباد و کاری برایتان پیش آمد با من تماس بگیرید. بعد از شهادت برادرم، از آنجا تماس گرفتند و از شهادت مهدی ابراز تأسف کردند. به تازگی چند ماشین از تهران برای عرض تسلیت به خرم‌آباد آمدند که می‌گفتند از بانک کشاورزی هستیم. به گمانم آنها هم از همان موکب‌داری آقا مهدی با او آشنا شده بودند. به نظر من یکی از دلایل رسیدن برادرم به سعادت شهادت، همین موکب‌داری و خدمت به زائران امام حسین(ع) در مراسم اربعین بود.

شهید مهدی بازگیر انس خاصی با گلزار شهدای خرم‌آباد داشت

به عنوان خواهرش احساس می‌کردید که یک روز آقا مهدی با شهادت از پیش‌تان برود؟

نمی‌دانم شما هم برایتان پیش آمده است یا نه که بعضی آدم‌ها آن قدر جنب و جوش دارند که احساس نمی‌کنید یک روز به سکون و آرامش برسند. یعنی احساس می‌کنید امکان ندارد این آدم با این همه انرژی و فعالیت یک روز بمیرد و از پیش‌تان برود. ولی از جنگ تحمیلی دوازده روزه به این طرف، خیلی نگرانش بودیم. بعد هم که جنگ تحمیلی رمضان شروع شد و خبر شهادت چند نفر از اهالی روستا را شنیدیم، این قضیه برایمان جدی‌تر شد. کم‌کم باور کردیم که تمام حرف‌های مهدی در مورد شهادت هرچند به شوخی و مزاح گفته می‌شد، به قول معروف شوخی شوخی امکان دارد جدی بشود. روزهای جنگ دیگر مهدی دیر به دیر به تماس‌ها جواب می‌داد و ارتباط‌مان تا حدی کمتر شده بود. هر بار سر کار می‌رفت، خدا بیامرز مادرم می‌گفت: «خدا به خیر بگذراند و مهدی سالم برگردد.» خلاصه که بعد از جنگ تحمیلی ۱۲ روزه ما به نوعی منتظر خبر شهادتش بودیم.

> مهدی هر سال همراه دوستانش موکب‌هایی برای پذیرایی از زائران راه‌اندازی می‌کردند. اربعین سال قبل، کاروانی از خراسان جنوبی آمده بود که شهید در موکب از آنها پذیرایی کرده و با هم دوست شده بودند. بعد از شهادت برادرم، از آنجا تماس گرفتند و از شهادت مهدی ابراز تأسف کردند

واکنش شهید به تجاوز امریکایی - صهیونیستی به کشورمان چطور بود؟

وقتی که جنگ شروع شد، مهدی چون تازه دو سالی بود که در محل کارش خدمت می‌کرد، کمتر به او زنگ می‌زدند و گاهی تماسی می‌گرفتند، مهدی به مأموریت می‌رفت. هر بار که برای افطار می‌رفتیم خانه پدرمان، می‌دیدیم که مهدی ناراحت است می‌گوید: «دارم دیوانه می‌شوم، چرا به من زنگ نمی‌زنند تا بروم.» آن روز که این حرف را می‌زد، روز قبلش رفته و بعد از دو ساعت برگشته بود. اما نمی‌توانست در خانه بماند و یک لحظه آرام و قرار نداشت. نمی‌خواست منفعل باشد و دوست داشت برای مقابله با دشمن کاری انجام بدهد. روزی هم که رفت و به شهادت رسید، خودش با محل کارش تماس گرفته و گفته بود: «من آماده هستم و هر کاری که باشد انجام می‌دهم.» به این ترتیب داوطلبانه رفت و چند ساعت بعد هم شهید شد.

مردم روستا چه واکنشی به شهادت آقا مهدی داشتند؟

دو ساعت بعد از شهادت مهدی، خانه پدری را هم زدند و تعدادی از اعضای خانواده‌مان به شهادت رسیدند. صبح که شد، تا عصر دنبال پیکر شهدا گشتیم و روز بعد تشییع پیکر مهدی و دیگر اعضای خانواده برگزار شد. بین لرها رسم است که اوج عزاداری‌شان را با گلمالی نشان می‌دهند. خیلی از افرادی که در مراسم تشییع شهدای بازگیر شرکت کرده بودند، با اینکه در آن مراسم مادر و خواهر و همسر برادر و فرزندشان هم بودند، اما می‌گفتند ما برای داغ آقا مهدی گلمالی کرده‌ایم. بعضی از آنها را حتی ما نمی‌شناختیم. مثلاً تعدادی از پل‌دختر آمده بودند تا ارادتشان را به شهید نشان بدهند. نمی‌دانم آنها چطور با مهدی آشنا شده بودند، ولی خیلی او را دوست داشتند و به شهید ابراز ارادت می‌کردند.

چه خاطراتی از شهید دارید؟

مهدی واقعاً مثل یک شهید زندگی کرد. گرچه با شوخی حرف از شهادت می‌زد و هیچ‌کدام از ما فکر نمی‌کردیم او را از دست بدهیم، ولی وقتی به زندگی و فعالیت‌هایش نگاه می‌کنم می‌بینم که او مثل یک شهید زندگی کرده بود. منزل خود من در خرم‌آباد در یک ساختمان ۱۸ واحدی است. چند سال پیش که مهدی یک جوان شاید ۱۸ یا ۱۹ ساله بود، یک بار با ماشین نویی که تازه خریده بود به خانه ما آمد. آن روز مهدی و همسرم با هم پیاده جایی رفتند و در نبود مهدی، بچه یکی از همسایه‌ها که آن موقع شاید ۱۰ سال سن داشت، یک سنگ روی شیشه ماشین مهدی انداخته و شیشه را شکست. این بچه آن قدر شلوغ بود که همه همسایه‌ها از دستش عاصی شده بودند. آن روز هم به بهانه شکستن شیشه ماشین مهدی، همه همسایه‌ها جمع شدند و به همین بهانه با پلیس تماس گرفتند تا خانواده آن بچه را ادب کنند. وقتی مهدی از راه رسید و متوجه شد که همسایه‌ها با پلیس تماس گرفتند، خیلی ناراحت شد. گفت: «چرا چنین کاری کردید؟» بعد رو به مادر آن بچه کرد و گفت: «شما اصلاً نگران نباشید. این شیشه هر چه پولش باشد من خودم می‌دهم. انگار که برای بچه شما یک هدیه یا اسباب‌بازی خریده‌ام.» آنها را بخشید و رفت. روز بعد مادر آن بچه که شرمنده شده بود جلوی در خانه ما آمد و گفت خسارت ماشین هر چه باشد پرداخت می‌کنم. من هم گفتم برادرم دیروز از حقش گذشت و من هم چیزی از شما نمی‌گیرم. هشت سال پیش هم که مهدی ۱۵ سالش بود، منزل من در شهرستان بود. برادرم آمده بود خانه ما و در مدتی که پیش ما بود، در پارک مقابل منزل‌مان به خاطر استاندارد نبودن وسیله بازی، دستش شکسته بود. صاحب وسیله، خسارتی برای عمل دست مهدی به ما پرداخت کرد. حالا بعد از گذشت هشت سال، مهدی شب شهادتش با عجله روی کاغذ باطله نوشته بود: «آن مبلغ را به همان بنده خدا که به خاطر دستم خسارت داده بود برگردانید و به او خسارت بدهید...» نکته جالب اینجاست که برادرم این درخواست را درست در شب شهادتش نوشته و ساعتی بعد به شهادت رسیده بود.

شهید بازگیر نفر سمت راست در کنار شهید امیر حسین حسن پور از شهدای جنگ ۱۲ روزه

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۶۲۱

جدول

از راست به چپ

■ ۱- اداره آگاهی سابق - ایالتی در امریکا ■ ۲- سیاره زهره - چین و شکن - دومین شاه از سلسله صفویه ■ ۳- دستی - نام مادر ابن سینا - طایفه کوچ نشین ■ ۴- فرمانده بدن - کشور آکرا - از میان رفته - رود شرعی ■ ۵- پول روسیه - دشمن سخت - نوعی چرم - روش علمی ■ ۶- زاویه - درود - ادیب ■ ۷- حرف خطاب - شهر زادگاه امام علی(ع) - دلرحمی - شک ■ ۸- سگ بیمار - ولایتی در افغانستان - مکر و فریب ■ ۹- جبل - کلمه کارخراب کن - نوعی برنج - ویتامین جدولی ■ ۱۰- آبونمان - درودگر - وزیر خارجه اسبق امریکا ■ ۱۱- فرومایه - سال آذری - ترش و شیرین - ترانه ■ ۱۲- صدمتر مربع - ماه وسط تابستان - سبزی ضد سرطان - خودم ■ ۱۳- امر به رفتن - بیماری قند خون - بخشش ■ ۱۴- سلاح عجول - فراموش کار - سخن چین ■ ۱۵- پایتخت فنلاند - از میوه‌های جالیزی

از بالا به پایین

■ ۱- شهر گردوی استان همدان - تطبیق داده شده ■ ۲- حرمسرای قصر - اقلیم - پهلوان ■ ۳- مویه نشده - درون دهان - خوش اندام - ماهوت پاک کن ■ ۴- تصدیق انگلیسی - همراه زنجیر - چیره دست - تربیت کننده ■ ۵- آفت نباتی - جبر؛ زور - پایتخت ارمنستان ■ ۶- لقبی که مسلمانان به مجتهدان و عالمان بزرگ دین می‌دهند - تأکیدشده - سخن صریح ■ ۷- دیوار بلند - مادر لر - ناچیز - دیبا و حریر ■ ۸- بندگاه میان ساعد و بازو - جانور بی مهره دریایی - مذهب ■ ۹- متحیر - ظرف فرورفته - جامش معروف است - قطعی برای کاغذ ■ ۱۰- مرغابی - نان از شب مانده - دقیق و نکته سنج ■ ۱۱- سوغات سفر - فاقد شفافیت - ورق کاغذ ■ ۱۲- متضاد یأس - جلاد استالین - فنی در کشتی - جدید ■ ۱۳- واحدی در زمان - زمان طولانی - چسبیده به سولقان - آسمان ■ ۱۴- ذات و شخص - دوست خواندنی - سرسلسله زندیه ■ ۱۵- فروختن جنس بنجل - معادل فارسی ایمیل

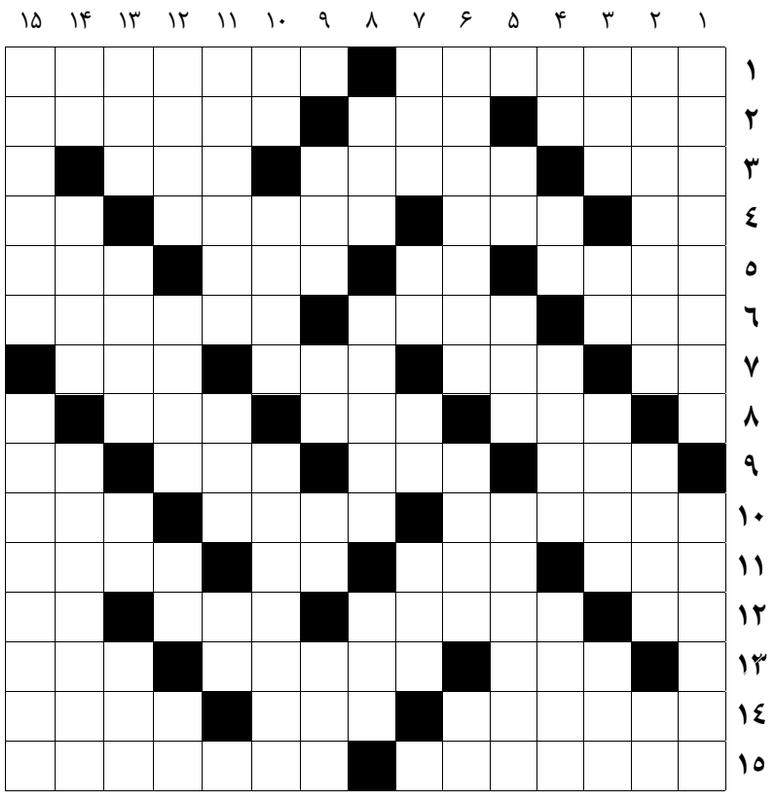

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۹	۱					۸		
۷						۲		
۶					۲	۴		
				۵				
۴	۸	۹						
							۱	۴
		۵	۳					
							۸	۳
		۴	۱				۹	۶

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۶۲۰

۱	ن	ا	گ	د	ش	ل	د	■	ا	ی	س	ا	ر	و
۲	ف	ب	■	د	ا	ع	م	■	ر	ا	ب	ج	■	ا
۳	ر	ی	ز	■	ل	ن	■	ح	■	ن	ز	■	ه	ل
۴	■	س	ن	و	ی	■	ا	ل	و	■	ی	ر	ا	ی
۵	ط	■	د	ر	ز	■	ل	ب	ا	■	ج	و	م	■
۶	ر	ا	ه	■	ا	م	ک	■	د	ح	ا	■	ش	ن
۷	ه	ل	■	ی	ر	ا	ل	■	ا	ر	ت	ا	■	ل
۸	■	■	ر	د	■	ب	■	■	■	م	■	ر	س	■
۹	ب	س	ن	ه	و	ق	ل	■	ن	ل	ا	س	■	ت
۱۰	ا	ن	ش	■	ا	ی	س	■	ی	ه	س	■	چ	ن
۱۱	ل	■	ه	ب	ل	■	ا	ل	چ	■	ت	ر	ا	گ
۱۲	■	ن	ی	م	ی	■	ن	ا	ر	■	ه	ب	ن	ا
۱۳	ا	و	د	■	ب	ل	■	ت	■	س	ل	ی	و	ا
۱۴	ن	ر	■	ب	ا	ذ	ع	■	ت	ر	ا	خ	ا	ش
۱۵	ا	ی	س	ن	ل	ا	و	■	ر	ا	ک	ه	ن	ک